

## یکجانبه گرایی، نقض قوانین، نظامی سازی درگیری ها

### جهان از دیدگاه واشنگتن

#### سمیر امین

پس از حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، مبارزه با تروریسم به صورت وسیله‌ای برای استراتژی حکمفرمایی بر جهان، و بویژه رویارویی مستقیم با برخی از دولت‌هایی که از این پس در گروه «محور شیطانی» قرار گرفته اند بدل گشته است. جنگ علیه عراق در راستای این استراتژی قرار دارد. سه مشخصه بیانگر الگوی جدیدی است که واشنگتن قصد تحمیل آن را دارد: یکجانبه گرایی رو به رشد، نقض عمیق قوانین بین الملل و نظامی سازی سیستماتیک مناقشه‌ها. این سه مورد پیرو تمایل این کشور برای دستیابی به ذخایر مهم نفتی دنیاست.

همانگونه که جنگ جهانی دوم به ایالات متحده امتیاز قابل توجهی در عرصه بین المللی بخشید، پیروزی آن کشور علیه «سوسیالیسم واقعی» به رهبری آن کشور قانونیت بیشتری اعطا کرد. به همین سبب است که ما شاهد ضعف مقاومت پیشرفته‌ترین کشورها هستیم. در مقابل، تصادفی نیست که تنها کشور متحد، یعنی کشور فرانسه، که هنوز شهادت ایستادگی در برابر واشنگتن را دارد، درست پس از جنگ جهانی دوم تصمیم گرفت که امکانات دفاع در برابر حملات خارجی را به تنهایی بدست آورد.

هیچ حیطه‌ای از مسایل بین‌المللی از حوزه یکجانبه‌گرایی ایالات متحده خارج نیست. واشنگتن که خود منشا برقراری عهدنامه های منع یا نظارت تسلیحاتی اعضای جامعه بین‌الملل است، در مورد سلاحهای شیمیایی یا بیولوژیکی حاضر به پیروی از مکانیسم‌های کنترل که در پروتکل سال ۱۹۹۵ و در چهارچوب عهدنامه سال ۱۹۷۱ پیش بینی شده نیست. این عدم پذیرش حتی منجر به در خواست واشنگتن برای انحلال کمیسیون مسئول تهیه مکانیسم‌های کنترل - که در سال ۱۹۹۵ تشکیل شد - گشته است. همچنین سنای آمریکا، در سال ۱۹۹۹، هر گونه امضای پیمان محدودیت سلاحهای هسته ای را منتفی دانست.

ایالات متحده همچنین عدالت بین الملل را هر گاه بی چون و چرا از منافع این کشور پیروی نکند به مبارزه می‌خواند. دادگاه‌های تشکیل شده در مورد یوگسلاوی سابق یا رواندا به نظر آمریکا «قابل قبول» بودند زیرا حق قضاوت آنها بسیار محدود بود و می توانستند به از بین بردن رژیمهای مخالف کمک کنند. آمریکا و بریتانیا حتی خواهان ایجاد يك چنین دادگاهی بر علیه عراق هستند. اما این مسئله در مورد دادگاه کیفری بین الملل صادق نیست. به نظر آمریکا و بریتانیا، این دادگاه که در چهارچوب توافق نامه رم در سال ۱۹۹۸ پیش بینی شده، بیش از حد مستقل است زیرا خواستار محاکمه تمامی جنایتکاران جنگی است. هر چند که مواد متعددی از این توافق نامه از هم اکنون تواناییهای مداخله و قضاوت این دادگاه را محدود کرده‌اند. با این وجود، دولت آمریکا موفق نشد در آوریل ۲۰۰۲ دادگاه را از گرفتن ۶۰ امضای مورد لزوم برای آغاز به کار رسمی آن در ژوئیه باز دارد. بنابراین، این کشور به دبیر کل سازمان اطلاع داد که به هیچ ترتیب خود را با اهداف این موافقتنامه مرتبط نمی‌داند(۱). سپس، در ۱۳ ژوئیه ۲۰۰۲، ایالات متحده با تهدید به کناره گیری از تمامی عملیات حافظ صلح سازمان ملل، مصوبه‌ای را از شورای امنیت گذراند که طبق آن سربازان آن کشور دارای مصونیت در برابر دادگاه کیفری بین الملل هستند.

اما قضیه به اینجا ختم نشد. دولت آمریکا فشارهای شدیدی بر دولت‌های اروپایی، بویژه بر کشورهای داوطلب ورود به سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو)، وارد آورد تا این کشورها موافقتنامه‌های دو جانبه عدم استرداد به دادگاه

کیفری بین الملل با این کشور امضاء کنند. در اوت ۲۰۰۲، رومانی تسلیم این خواسته گشت و به همین دلیل با انتقادهای اتحادیه اروپا مواجه شد. در انتها، حتی این اتحادیه متنی را به تصویب رساند (۲) که در آن شرایط امضای موافقتنامه‌های دو جانبه اعضای اتحادیه با واشنگتن در مورد اعطای مصونیت به شهروندان آمریکایی تعیین شده است.

و اما پروتکل کیوتو: این پروتکل، که به امضای دولت کلینتون رسیده است، محدودیت گازهای با اثرات گلخانه‌ای را برای کشورهای صنعتی تنظیم می‌کند و بدین ترتیب به کشورهای در حال توسعه آزادی عمل لازم را برای احیای اقتصادشان اعطاء م‌کند. اما دولت بوش تصمیم به عدم ارائه این پروتکل به کنگره آمریکا گرفت. البته اتحادیه اروپا در حال حاضر سعی بر تعدیل موضع آمریکا دارد، اما بر این مسئله امید چندانی نیست. در ژوئیه ۲۰۰۱، ایالات متحده هنوز سرسختانه با طرح گروه ۸ برای دستیابی به انرژی پاکیزه تر مخالف بود...

اقتصاد، مسایل اجتماعی و حقوق فردی متحمل این تحقیر سیستماتیک در محدوده های بین‌المللی می‌شوند. قوانین کاپیتولاسیون آمریکا (هلمز - برتون برای کوبا و داماتو برای لیبی و ایران) شرکت‌های خارجی را که با این کشورها رابطه برقرار می‌کنند در قاره آمریکا مجازات می‌کنند. و اما مثالی دیگر: اوایل ماه مه ۲۰۰۲، ایالات متحده با نقض قوانین سازمان تجارت جهانی، تصمیم به افزایش تعرفه‌های گمرکی برای حمایت از تولیدکنندگان فولاد خود گرفت. همچنین، دولت فدرال به میزان زیاد کمک‌های خود را به بخش کشاورزی افزایش می‌دهد.

در زمینه اجتماعی و حقوق فردی، واشنگتن هرگز مصوبه‌های سازمان ملل را تصویب نکرده است: کنوانسیون حقوق کودکان (۱۹۸۹)، موافقتنامه حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی (۱۹۶۶)، کنوانسیون حذف تمامی اشکال تبعیض علیه زنان (۱۹۷۹)، پروتکل ۱۹۸۹، مکمل توافقنامه ممنوعیت اعدام افراد زیر ۱۸ سال که هنوز در آمریکا، عربستان سعودی، ایران، نیجریه و جمهوری کنگو اعمال می‌شود.

از سال ۱۹۴۵ به بعد، ایالات متحده عمده ترین مروج حقوق بین الملل بود. این سیستم که محدوده خنثی سازی متقابل دو ابر قدرت بود، با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی اهمیت خود را برای واشنگتن از دست داد. البته این سیستم فرصت مهار کردن دولتهای سرکش را می‌دهد، اما زمانی که منافع آمریکا مقتضی استفاده از زور است، دست و پا گیر می‌شود. به همین سبب، دولت بوش به طرز فزاینده‌ای از استفاده از اصول اساسی این سیستم چشم پوشی می‌کند. در حالیکه اصل عدم مداخله در امور دیگر کشورها و اصل عدم استفاده از زور اساس نظم جهانی را تشکیل می‌دهد، اما هر گاه این اصول با اهداف آمریکا مطابقت نکند، این کشور خود را مجبور به رعایت آن نمی‌داند.

مورد عراق نمونه بارز این مسئله است. ایالات متحده، بدون اینکه مصوبه های سازمان ملل اجازه این کار را به آن کشور بدهد، تصمیم به براندازی رژیم صدام حسین گرفته است و خواستار مداخله نظامی خارج از هر گونه قانونمندی می‌شود و بدین ترتیب جامعه بین الملل را وامی‌دارد تا از این کشور درخواست رجوع این مسئله به شورای امنیت کند. به رعایت حقوق بین الملل رضایت می‌دهد، اما به قیمت گذراندن مصوبه ۱۴۴۱ شورای امنیت که به آن کشور امکان تفسیر به دلخواه حق آغاز جنگ را می‌دهد. سپس ایالات متحده به طور ممتد جامعه بین‌الملل را تحت فشار قرار داد تا شورای امنیت متنی را به تصویب برساند که طبق آن به آن کشور اجازه حمله به عراق را بدهد، و این در حالی بود که بازرسان سازمان ملل در عراق در پایان ماه ژانویه ۲۰۰۳ اعلام کردند که به زمان بیشتری برای انجام مأموریت خود احتیاج دارند. همزمان، ایالات متحده نیروهای خود را در اطراف عراق متمرکز کرده و هر روز دست به بمباران مناطق ممنوعه پروازی این کشور می‌زند...

این روش در قالب يك تئوری در سند بسیار مهمی توسط کاخ سفید در سپتامبر ۲۰۰۲ (۳) تحت مفهوم «جنگ پیشگیرانه» منتشر شد. «ما باید مفهوم تهدید قریب‌الوقوع را با توانایی‌ها و اهداف دشمنان کنونی‌مان منطبق سازیم. دولت‌های تبهکار و تروریستها برای حمله به ما قصد استفاده از روشهای کلاسیک را ندارند. ایالات متحده، از مدت زمان پیش، موافق عکس‌العمل پیشگیرانه برای پاسخ به تهدیدات مشخص علیه امنیت ملی خود است. هر چه تهدید جدی‌تر باشد، خطر عدم فعالیت بیشتر است و در نتیجه انجام اقدامات پیشگیرانه برای تضمین دفاع از خود مهمتر به نظر می‌رسد، حتی اگر تردیدهایی در مورد زمان و محل حمله دشمن وجود داشته باشد. برای جلوگیری یا پیشگیری از وقوع چنین اعمالی، ایالات متحده، در صورت لزوم، حق اقدام پیشگیرانه را برای خود محفوظ می‌دارد(۴)».

به عبارت دیگر، کافی است که واشنگتن کشور بخصوصی را «تهدیدی» علیه خود محسوب کند تا مجاز به اقدام علیه آن کشور باشد. حتی تن دادن این «هدف» به خواسته‌های جامعه بین‌الملل (مانند عراق که تسلیم تمامی خواسته‌های بازرسان سازمان ملل شده است) چیزی را عوض نمی‌کند. واشنگتن از حقوق بین‌الملل استفاده ابزاری می‌کند تا بدین ترتیب تجاوزات خود را با هاله‌ای از عدالت بیوشاند. این ادعای ایالات متحده بر حمله آزادانه به کشورهای مورد دلخواهش تحول خطرناک روابط بین‌الملل را تشدید می‌بخشد. اگر چه نظرات متعددی علیه اصل مداخله پیشگیرانه شنیده می‌شود، اما نخست وزیر استرالیا، جان هوارد، احتمال انجام عملیات نظامی پیشگیرانه در خارج را در صورت وجود تهدید تروریستی علیه کشورش یادآور می‌شود(۵).

این تحول، نظامی‌سازی سیستماتیک درگیری‌ها را به دنبال دارد که دولت آمریکا دو راه را به خدمت آن گرفته است: راه چند جانبه، با رجوع به فصل ۷ منشور سازمان ملل که توسل به زور را مجاز می‌داند؛ راه یکجانبه زمانی که دولت آمریکا قصد دارد به تنهایی عمل کند (مورد افغانستان) یا زمانی که موفق به جلب نظر موافق جامعه بین‌الملل نمی‌شود (مورد عراق در سال ۱۹۹۸). تا سال ۱۹۹۰، استفاده از فصل ۷ این منشور بسیار نادر بود، زیرا وجود نظام دو قطبی از توسل به زور در روابط بین‌الملل جلوگیری می‌کرد. این مسئله به هنگام بروز اولین جنگ با عراق (۱۹۹۱) دوباره مطرح شد. از آن زمان به بعد، این فصل الهام بخش مصوبه های شورای امنیت از جمله قطعنامه ۱۴۴۱ در مورد خلع سلاح عراق گشت.

در واقع، ایالات متحده از دور زمان عادت به استفاده یکجانبه از زور دارد. موارد زیر شاهد این مدعاست: مداخله در گرانادا (۱۹۸۳)، نیکاراگوئه (۱۹۸۹-۱۹۷۹)، پاناما (۱۹۸۹)، سومالی (۱۹۹۲)؛ عملیات «روپاه صحرا» علیه عراق در سال ۱۹۸۹، بمباران هر روزه مناطق ممنوعه پروازی این کشور از آن تاریخ به بعد؛ بمباران در افغانستان و سودان به تلافی سوءقصد به سفارت‌های آمریکا در نایروبی و دارالسلام (۱۹۸۹)؛ و بالاخره جنگ در افغانستان البته، اصل دفاع از خود (ماده ۵۱ منشور سازمان ملل) «از نظر قانونی» مداخله در افغانستان را توجیه می‌کند، اما واشنگتن، برای بمباران این کشور، درخواست هیچگونه مجوزی از سازمان ملل نکرد.

این نظامی سازی با تغییرات مهمی در دکترین و استراتژی نظامی همراه است. پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، ایالات متحده دشمن جدیدی را برای خود در نظر گرفته است: دولت‌های شیطانی که پیشرو اصطلاح «محور شیطانی» است. ایالات متحده توان نظامی خود را بازسازی می‌کند تا بتواند در مرحله اول با دو درگیری عمده و سپس، بعد از وقایع ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، با چهار درگیری متوسط، همزمان با يك تهاجم مهم و اشغال پایتخت دشمن برای برقراری دولتی جدید مقابله کند. دکترین نظامی بدین ترتیب ضربه های وارد آمده به اصل حاکمیت دولتها را پیش بینی می‌کند. استراتژی نظامی نیز به سوی جدیدی هدایت می‌شود که هدف از آن محافظت از جان آمریکائیان و در نتیجه ارجح شمردن بمباران هوایی است که این خود به افزایش تعداد قربانیان غیر نظامی می‌انجامد. در واقع آنچه آمریکا می‌خواهد «عدم وجود قربانی» نزد آمریکائیان در برابر «کشته شدگان بی شمار» نزد

دشمن است. بر روی زمین، فرمانده ارتش آمریکا ترجیحا از قشون‌های متشکل از مخالفان رژیم مربوطه استفاده می‌کند (مانند UCK در کوزوو، ائتلاف شمال در افغانستان).

بعلاوه، پنتاگون استفاده از سلاح اتمی را پیش و پا افتاده جلوه می‌دهد. در حالی‌که دکترین سنتی استفاده از این سلاح را مختص حملات اتمی و بنابراین کشورهای دارای سلاح اتمی می‌دانست، دکترین جدید که در مجله Nuclear Posture Review عرضه شده، از این پس استفاده از نیروی اتمی را در شرایط جنگهای کلاسیک علیه کشورهای که این سلاح را در اختیار ندارند پیش بینی می‌کند. بدین ترتیب دوره صلح به کمک بازدارندگی پایان می‌یابد.

دو هدف در بطن استراتژی آمریکا نهفته است: تصاحب منابع انرژی زا و به کار گیری کنترل کاملتر در سطح جهان. در این صورت، ایالات متحده جهان را با خطر فرو رفتن در اغتشاشی روزافزون و عمیق‌تر مواجه می‌کند. اولویت کنونی آمریکا بدون شك بر سر عقل آوردن کشورهای عربی است که طبق معیارهای ایدئولوژیکی بنیادگرایانی که بر واشنگتن حکومت می‌کنند به عنوان سرکش ترین کشورها محسوب می‌شوند و این در حالی است که این کشورها مهمترین منابع نفت و گاز جهان را برای قرنی که در آغاز آن هستیم در اختیار دارند. ساموئل هانتینگتون، با تئوری «برخورد تمدنها»ی خود قانونیت ایدئولوژیکی به این استراتژی جدید می‌بخشد. اما رویارویی با دنیای عرب و مسلمان تنها باعث تشدید ناامیدی ملتهایی خواهد شد که عمیقا تحقیر شده اند و بدین ترتیب شرایط تشدید تروریسم را فراهم خواهد کرد.

با این وجود باید در نظر داشت که قدرت ایالات متحده تنها از برتری استثنائی اقتصادی، مالی، تکنولوژیکی و نظامی آن کشور ناشی نمی‌شود، بلکه نتیجه فرمانبرداری داوطلبانه قدرتمندترین کشورها نیز هست. در برابر فرانسه و آلمان که تلاش کرده‌اند تا نظری مستقلانه برای اروپا ارایه دهند، پیوستن بریتانیا، اسپانیا، ایتالیا، لهستان، مجارستان، پرتغال، دانمارک و جمهوری چک به مواضع ستیزجویانه آمریکا در برابر عراق تا حد زیادی شاهد این مدعاست. تاثیر این همیاری بین‌المللی برای برقراری نظام آمریکایی به اندازه خود این نظام زیان آور است. با این وجود، تاریخ قرن گذشته به میزان زیاد نشانگر این مطلب است که تنها چندجانبگی و احترام به قوانین حقوق بین الملل قادر به برقراری شرایط صلح و توسعه است.

۱. Le Monde, ۸ mai ۲۰۰۲

۲. موضع مشترکی که در تاریخ ۳۰ سپتامبر ۲۰۰۲ به تصویب وزرای امور خارجه کشورهای عضو اتحادیه اروپا رسید.

۳. The National Security Strategy of the United States of America, Presidence des Etats Unis, Maison Blanche, Washington, septembre ۲۰۰۲.

۴. همان منبع، ص ۳۴.

۵. Le Monde, ۳ decembre ۲۰۰۲